

گفتگوی علمی

ابعاد، ریشه‌ها و پیامدهای مهاجرت نخبگان

در گفتگو با دکتر محمود سریع‌القلم

در گفتگوی علمی این شماره از فصلنامه، با دکتر محمود سریع‌القلم به بحث و فحص نشسته‌ایم. دکتر سریع‌القلم از جمله محققان حوزه توسعه می‌باشند که تاکنون آثار متعددی اعم از کتاب و مقاله به قلم ایشان، چاپ و منتشر شده است. موضوع اصلی این گفتگو را «جیستی» و «پیامدهای» مهاجرت نخبگان تشکیل می‌دهد که طیف متنوعی از سؤالات فرعی را نیز پوشش می‌دهد. عصاره کلی سخن ایشان این است که هم نخبگان خارج‌نشین و هم نخبگانی که در داخل مشغولند، باید به مازاد ملی بیندیشند و این میسر نیست مگر این که ساختار حاکم، به خود و به دیگران اعتماد کند تا بتواند در معادلات آتی منطقه و جهان، کد استراتژیک خود را پیدا کند.

«فصلنامه مطالعات راهبردی» ضمن تقدیر از دکتر سریع‌القلم، دفتر کندوکاو در چرایی مهاجرت نخبگان را همچنان گشوده می‌بیند و مشتاق است این بحث را در جمعی گسترده‌تر و در ابعادی وسیع‌تر به بررسی گذارد.

در انجام پذیرفتن این نشست، محققان و پژوهشگران زیادی همکاری نمودند که حضور و کوشش علمی آنها به خصوص آقای سیدرضا شاکری و آقای فرزاد پورسعید شایسته تقدیر مضاعف است. آن چه در پی می‌خوانید پاسخ دکتر محمود سریع‌القلم به پرسشهای فصلنامه است.

فصلنامه: جناب دکتر، برای آغاز بحث و شناخت بهتر مسأله، بفرمایید که چه تعداد ایرانی، در خارج از کشور زندگی می‌کنند، تخصص‌های آنها چیست و در مجموع، وضعیت کلی ایرانیان مقیم خارج از کشور چگونه است؟

● دکتر سریع‌القولم: تا آنجایی که من اطلاع دارم نزدیک به دو میلیون و دویست الی سیصد هزار نفر ایرانی در خارج از کشور زندگی می‌کنند که از این تعداد حدود ۶۰ الی ۶۵ درصد در کشور آمریکا و مابقی در کانادا، انگلستان، آلمان و فرانسه هستند. همچنین جمعیت قابل توجهی از ایرانیان، (بیش از ۲۰۰ هزار نفر) در امارات به سر می‌برند و هر ساله بین یک تا یک و نیم میلیارد دلار سرمایه از ایران به امارات منتقل می‌شود. جمعیت در حان رشدی هم در مائزئ، استرالیا، ژاپن و امثالهم وجود دارد که هیچ کار دقیق مطالعاتی و آماری درباره آنها نشده که چه درصد از این عده تحصیل کرده هستند؟، چه درصدی تجارت پیشه‌اند؟، و چه درصدی کارهای ساده انجام می‌دهند؟ اما آن چه به طور کل می‌شود گفت - به خصوص در مورد آمریکا و اروپا - این هست که در کشور آمریکا نزدیک به ۲۰۰۰ نفر استاد دانشگاه ایرانی وجود دارد، و حدود ۸۵ هزار ایرانی در آمریکا دارای مدرک دکتری هستند (عم از پزشکی و مهندسی و غیره)، و ایرانیها در آمریکا با سوادترین یا تحصیل کرده‌ترین اقلیت به شمار می‌روند. در تجارت هم این‌گونه است. مثلاً سفیر ایالات متحده در آرژانتین که یک ایرانی است، صاحب بزرگترین شرکت حمل و نقل قاره آمریکا است که ناوگان حمل و نقل تحت نظر او از کل ناوگان حمل و نقل ایران بزرگتر است. در رابطه با ثروت ایرانیان خارج از کشور نیز تخمینهای متعددی وجود دارد؛ از ۷۰ میلیارد دلار تا ۱۵۰ میلیارد دلار در حالی که ثروت اعراب را مثلاً نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار در خارج از دنیای عرب برآورد می‌کنند. در آمریکا درصد ایرانیانی که به دانشگاه می‌روند نیز بسیار بالاست. مثلاً در دانشگاه یوسی ال^۱ در کالیفرنیا که یکی از دانشگاههای بسیار خوب آمریکاست، هزار و ششصد دانشجوی ایرانی از نسل دوم مشغول به تحصیل هستند.

شمار زیادی از این نسل دوم در سالهای اخیر برای گذراندن تعطیلات و آشنایی با فضای ایران

و زبان فارسی به سرزمین مادری خود آمده‌اند؛ به نظر برخی از استادان ایرانی مقیم آمریکا تعصب نسل دومی به ایران به خاطر بحران هویتی، بیش از نسل اول است. البته مطالعات دقیقی در این مسائل صورت نگرفته است.

فصلنامه: آقای دکتر، یک فرضیه مهم در برخی اذهان وجود دارد، به این مضمون که: مسأله کنونی ما صرفاً فرار عده‌ای از صاحبان ثروت و دانش نیست، بلکه گویا جریان وسیع‌تر از این تصور اولیه است. بدین صورت که ما در داخل کشور هم بسیاری از افکار و مغزها را داریم که به هر حال به پویایی سیستم نمی‌اندیشند و حتی در لایه یا سطحی دیگر، افکار بسیاری وجود دارد که بنا بدلایلی از جمله مشکلات بوروکراتیک و معیوب بودن سیستم ارتقاء، به لایه فوقانی هرم تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی نمی‌رسند. آیا این افکار منزوی را هم می‌توان نوعی فرار تلقی کرد؟ پیامد این فرضیه را چگونه می‌بینید؟

● دکتر سریع‌القولم: به نظرم نکته دقیقی فرمودید و آن این که آنهایی هم که این جا منزوی هستند، عملاً با آنهایی که رفته‌اند هیچ فرقی نمی‌کنند. به هر حال هر دو برای تعالی کشور بی‌تأثیرند و در مورد پیامدهای این مسأله تصور من اینست که در بلندمدت کشور دچار آسیبهای جبران‌ناپذیری خواهد شد. چرا که کارآزموده‌ترین و فرهیخته‌ترین نیروهای این کشور مهاجرت کرده و به جای آنها افرادی با تحصیلات و تجربیات پایین‌تر جایگزین می‌گردند که این لطمه‌ای جدی برای حوزه‌های علمی کشور است و شکاف عظیمی بوجود می‌آورد. تا آن جا که اطلاع دارم مثلاً در ایران حدود ۱۰ هزار نفر هیأت علمی هست که از این ۱۰ هزار نفر حدود شاید نصفشان با مدرک فوق لیسانس درس می‌دهند؛ یعنی تعداد استادان ایرانی مقیم در اروپا و آمریکا و آسیا شاید در مجموع بیش از استادانی باشند که در حد استادیار الی استاد در داخل کشور تدریس می‌کنند. به این مسأله هم باید توجه داشت که ارتباط علمی ایران با دنیا بسیار محدود است. برای مثال در هر جای قاره اروپا که در نظر بگیرید، یک دانشجوی لیسانس یکسال از ۴ سال دوره تحصیل خود را در کشور دیگری سپری می‌کند تا با زبان و اندیشه‌های دیگر آشنا شود و همین متحرک باعث رشد فکری افراد می‌گردد. در ایران حتی برای یک استاد دانشگاه شرکت کردن در یک کنفرانس علمی دهها مرحله و مشکل دارد. در حالی که یک استاد دانشگاه در کشوری مثل آمریکا اگر یک استاد اهل تحقیق باشد، سالانه می‌تواند به ۲۰ سفر علمی برود که تمام هزینه‌هایش را دانشگاهها می‌پردازند و محدودیتی از این جهت برای اهل یزوهش وجود ندارد.

در واقع در ایران اگر کارجسته گریخته‌ای هم صورت می‌گیرد به ابتکار خود افراد است و حمایتی نهادی در میان نیست. این مهم‌ترین پیامد فرار مغزهاست که یک لطمه جدی به سطح علم در کشور می‌زند. با توجه به این که دانشجوی ایرانی فرصت دیدن دنیا را ندارد فعالیتش خیلی محدود است. مثلاً یکی از مشکلات دانشگاهها و دانشجویان ما این است که واقعاً زبان خارجی‌شان بسیار ضعیف است، در حالی که شما مثلاً اگر به هر دانشگاهی در آلمان وارد شوید - تحقیقاً عرض می‌کنم - همگی زبان انگلیسی بلدند؛ به خاطر این که در اروپا یاد گرفتن زبان خارجی از کلاس اول شروع می‌شود و کلاً جغرافیای اروپا جواری است که زبانهای مختلف را باید یاد گرفت. در حالی که من از شما می‌پرسم، آیا اسم ۵۰ نفر از رجال سیاسی ایران را می‌توانید بنویسید که آشنا به انگلیسی باشند؟ به گمان من شاید فقط یکی دو نفر را در حالت تسلط بیابید و باقی بدون مترجم عملاً ناکارآمد هستند و توانایی برقراری ارتباط ندارند. در جایی می‌خواندم که «شیراک» و «شرودر» روزی حداقل ۵ بار با هم - به آلمانی یا فرانسوی - تلفنی صحبت می‌کنند و آخر هفته هم معمولاً همدیگر را می‌بینند و این ارتباطات و هم‌فکریها، برآیندی روشن از صلح به بار می‌آورد. یک نماینده در پارلمان اروپا حداقل به ۳ زبان آشناست (یعنی حداقل انگلیسی، فرانسوی و آلمانی) ضمن این که زبان خودش ممکن است هلندی، پرتغالی یا اسپانیایی باشد. در صورتی که شاید در کشور ما اکثر دانشگاهیان با پدیده E-mail آشنایی نداشته باشند. یعنی توانایی کار در فضای علمی دنیا را ندارند و از این جهت نه تنها کشورهای غربی بلکه حتی کشورهایی همانند مالزی، سنگاپور، کره و ... نیز وضعیتی مقایسه‌ناپذیر با ما دارند. بنابراین اگر اکثر دانشگاهیان ما مترجم یا در نهایت راویان حرفه‌ای متون غربی‌اند یکی از دلایل عمده را باید در نبود ارتباط جست. بنابراین مسأله ما فقط مهاجرت نخبگان نیست بلکه خیل عظیم نخبگان در داخل کشور هم هست.

پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه: گفته می‌شود که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های ذهنی فرار مغزها، شکافی است که بین دو افق فکری وجود دارد. شاید بتوان گفت یک افق فکری کل‌نگر و یک افق جزء‌نگر با هم رویاروی هستند که بین آنها نه تعامل آراء بلکه کشاکش جهان‌بینیها جریان دارد. آیا بنظر حضرت عالی این دو معرکه و مقام یا پارادایم می‌توانند به هم نزدیک شوند؟ به عبارت دیگر آیا معرکه جهان‌بینیها قابل تقلیل به معرکه آراء هست، تا شاهد فرار مغزها و نیروهای فکری مملکت نباشیم؟

● دکتر سریع‌القولم: مقدار زیادی از این قضیه به استقرار ما به لحاظ سیاسی برمی‌گردد؛ شمار فراوانی از افراد ناآرام - نه فقط از نظر مالی - را می‌توان دید و شاید علت آن در وجود چندین جهان‌بینی باشد و این که یک جهان‌بینی می‌آید و دیگری را پس می‌زند و جایی برای آن بازنمی‌کند و جامعه دچار بحران می‌گردد. در واقع جامعه، همواره در حال «آزمون و خطا» است و ما تا زمانی که برای همدیگر جا باز نکنیم و من شهروند ایرانی این را نپذیرم که شما با من فرق می‌کنید و من و شما حق داریم که متفاوت باشیم (من می‌توانم بروم در واقع دوستان و حلقه‌های خودم را پیدا کنم و شما هم همین‌جور) این مشکل وجود خواهد داشت. اما همین که من و شما بایمان را در جامعه می‌گذاریم، وظایفی عمومی و کلان ملی داریم که باید نسبت به آنها مستعبد باشیم؛ بنابراین وظایف جزئی با وظایف کلان برخورد می‌کند. باید بین این دو سازش ایجاد کرد و البته این مسائل نیاز به آموزش دارد. باید یک بررسی و ژرف‌کاوی در جهان‌بینی‌ها و تعارض آنها در تاریخ ایران انجام پذیرد.

شاید مثالی از شرایط آلمان پس از جنگ جهانی دوم خوب باشد. بعد از جنگ، جمعیت اصلی آلمان - با مهاجرتی اندک - در کشور خویش باقی ماندند و در فاصله سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۵ م به سختی کار کردند و از آلمان، دومین قدرت اقتصادی جهان را ساختند که این نشان از یک خمیر مایه نیرومند دارد که هیچ وقت خود را شکست خورده نمی‌داند. این که انسان به جایی برسد که از خود تعریف داشته باشد و هر ازگاه نیز در آن بازبینی کند، بسیار مفید و کارساز است. در واقع تعلق به سرزمین عاملی کلیدی است که من گمان می‌کنم تعلق ما ایرانیان هنوز از حالت احساسی به عقلانی گذار نکرده و این حتی گریبانگیر طیف وسیعی از ایرانیان مقیم خارج است. وطن‌پرستی چیز بدی است، ولی میهن دوستی مسأله بسیار محترمی است. تعلق خاطر به سرزمین در کشور ما بسیار ضعیف است و به نظر من عواقب جدی دارد. باید کسی این را تبدیل به یک طرح عملیاتی بکند. شاید کار ویژه پژوهشکده مطالعات راهبردی این باشد که دریابند واقعاً تعلق خاطر به میهن در میان ایرانیان چقدر است؟ به هر حال بزرگترین مشکل تئوریک در کشور ما اینست که بتوانیم جهان‌بینی‌ها را به صورت حلقه‌هایی از دوایر متداخل درآوریم و بتوانیم برای مدیریت کشور به چهارچوبی نیرومند برسیم.

فصلنامه: حال که وضعیت بدین‌گونه رقم می‌خورد، گمان می‌کنید مسؤولیت روشنفکر چیست؟ البته این نکته را هم اضافه کنم که تکاثر قدرت در یک قطب دنیا و تعمیق شکاف بین قطب دارا و ندار، باعث تهدیدشدگی کل امنیت بین‌المللی می‌گردد که شاید قضایای اخیر

آمریکا نمونه‌ای از این شکاف عمیق است. به نظر حضرت‌تعالی ما که

مانده‌ایم و در داخل کشور به سر می‌بریم، رسالتمان چیست؟

● دکتر سریع‌القولم: در مورد این که روشنفکران باید چه کار کنند، این که آنها دربارهٔ خود،

ایران و آینده ایران چه تعریفی دارند، یا باید داشته باشند؟ یک تصمیم فردی است؛ برای بسیاری از مهاجرت‌کنندگان دغدغه‌هایی چون آرامش اقتصادی و یا آینده فرزند و خانواده مهم و اساسی می‌باشد؛ برخی نیز به یک جمع‌بندی می‌رسند، این که مهارت و تخصص آنها ارجح گذارده نمی‌شود و در این کشور ارادت مهم‌تر از تخصص و کاردانی است و در این صورت چاره‌ای جز «رهبه‌سفر گشودن» نیست. اما یک بخش هم برمی‌گردد، به مدیریتها و ارزش قائل شدن برای فکر افراد.

از این رو یک خانه تکانی در نظام مدیریتی کشور سخت احساس می‌شود. باید از ناهماهنگی

میان تخصص و مسؤولیت‌ها کاسته شود و افراد متخصص واقعاً در صحنه تصمیم‌گیری کشور نقش داشته باشند و این مسأله وظیفهٔ وزارت علوم است. در حالی که این ناهماهنگی میان «تخصص»ها و «مسؤولیت»ها را حتی در خود وزارت علوم هم شاهد هستیم. متأسفانه در دوران پس از انقلاب حتی یک نفر عالم علوم انسانی در سطح وزارت ندیده‌ایم؛ یا پزشک بوده‌اند یا مهندس که با متون تربیتی و آموزش عالی آشنایی کافی نداشته‌اند. ما نیازمند خودشناسی، خودباوری و خلق سازش بین تخصص و مسؤولیت هستیم و اگر چنین نباشد، صاحبان فکر و فن، تولید نخواهند کرد. باید در این راستا حرکت کرد، زمان به سرعت می‌گذرد.

فصلنامه: از شیوهٔ طرح مسأله فرار مغزها در ایران و نیز تشار

مکتوب شما به صورت مقاله، کتاب، تحقیق و مصاحبه چنین به دست

می‌آید که کلیت مجموعه سیاست در دیدگاه و نیز روش رفتارگرایانه

شما بر محور نخبگان می‌چرخد؛ حال آن که سیاست در دوران ما یک

امر مستقل و اصیل است که در ساختارها، نهادها و رفتارهای سیاسی و

دولتی نمود می‌یابد. تحلیل سیاست تئوری نخبگان به فروکاستن

سیاست از شُن مستقل آن و فراموش کردن زیر ساختها و ارکان مهم آن

خواهد انجامید. بنابراین آیا تبیین و آسیب‌شناسی مسأله فرار مغزها تنها

از منظر تئوری رفتارگرای نخبگن و بی‌توجه به علل ساختاری و نهادی

آن باعث درکی ناقص از فرار مغزها و کلیت سیاست در ایران نخواهد

بود؟

● دکتر سریع‌القولم: این تعریف از سیاست برای جامعه‌ای است که دولت در آن نقش

محدودی دارد. مثلاً آمریکا با ۲۶۰ میلیون جمعیت، ۱۱۰ میلیون جمعیت شاغل دارد که از این تعداد ۱۰۲ میلیون نفر برای بخش خصوصی کار می‌کنند. ۴ میلیون نفر عضو ارتش هستند و کل کارمندان ایالتی و مرکزی آمریکا چهار میلیون نفر است، یعنی حدود ۹۶ درصد مردم آمریکا به لحاظ معاش با دولت کاری ندارند. اما در کشور ما می‌بینیم که روز به روز نقش دولت در معاش مردم بیشتر می‌شود. بنابراین جامعه نقش اساسی ندارد و به همین دلیل هم هست که مردم وقتی رأی می‌دهند خیلی موثر نیست. در واقع تئوری نخبگان در کشورهایی معنا پیدا می‌کند که نقش دولت به لحاظ فکری، سازماندهی و... قوی است و گرنه خود جامعه باید بتواند بطور طبیعی یک سیستم را سازمان‌دهی کرده و به پیش ببرد. مثلاً «مهاتیر محمد» کشور مالزی را در عرض ۳۵ سال از هیچ به یک مرکز ثقل اقتصادی در منطقه تبدیل می‌کند. این نقش نخبگان است اما در مورد همین مالزی بعد از این به نظر من خود جامعه (طبقه متوسطی که در جامعه در حال شکل‌گیری است) در سالهای آینده - به خصوص با کناره‌گیری مهاتیر محمد - این کشور را به سمت یک جامعه دموکراتیک با مدیریت تکنوکراتها پیش خواهد برد. حالا این اعتقاد من است و قصد بر توجیه ندارم، طبیعی است که در کنار این انگاره، پارادایمهای دیگر هم قرار دارند. شخصی به نام دیوید لندس مورخ توسعه که در این باره آثار تألیفی زیادی نیز دارد، می‌گوید که توسعه یافتگی کشورها نتیجه مباحث فکری دانشمندان نیست، نتیجه روشن‌بینی و آگاهی دادن به جامعه نیست، توسعه یافتگی چه به معنای سیاسی کلمه و چه به معنای اقتصادی آن، نتیجه تلاقی منافع است. مثلاً وقتی که بوژوازی غرب به این نتیجه رسید که دموکراسی به نفعش است، بنابراین فضا برای دموکراسی را پدید آوردند. در واقع بوژوازی نقشی کلیدی ایفا کرد. دموکراسی از طریق میزگردها به دست نمی‌آید. سیاست مرکز ثقل منافع است، منافع ایجاد می‌کند که اتفاقاتی بیفتد. به هر حال قاعده‌مندیهای جامعه ما ویژگیهای خاص خود را دارد اما خارج از قاعده‌مندیها و قواعد پیشرفت جهانی نیست. ما ملت ویژه‌ای نیستیم که بگوییم ما این طور باید پیشرفت بکنیم. حداقل می‌توانیم یاد بگیریم و از آموخته‌های دیگران سود بجویم، در حالی که باید گفت در سالهای اخیر در مبحث خصوصی‌سازی اقتصادی، تجربیات کشورهای دیگر همانند برزیل، کره جنوبی، مالزی، هند، مکزیک، ترکیه، نیجریه به کار گرفته نشد. در مباحث توسعه‌سیاسی و دموکراسی هم به اندوخته‌های دنیا توجه نشد.

فصلنامه: آقای دکتر موضوعیت و پیامد مهاجرت یا پدیده فرار

مغزها را در عصر موسوم به جهانی شدن چگونه می‌بینید؟ به عبارت

دیگر همانگونه که مطلع هستید، در مورد فرار مغزها دو نظریه وجود

دارد؛ طیفی از صاحب نظران، پدیده فرار مغزها را امری مثبت و طبیعی می‌دانند که باعث سرریز شدن دانش و آگاهی به کشور مبدأ خواهد شد ولی عده‌ای دیگر فرار مغزها را ضربه‌ای مغزی بر کشور قلمداد می‌کنند که در آن صورت، کشور با این که نفس می‌کشد ولی کلاً منفعل است. دیدگاه شما در این خصوص چیست و آینده کشور را چگونه برآورد می‌فرمایند؟

● دکتر سریع‌القلم: ما در جهانی زندگی می‌کنیم که الگوهای محلی وجود دارد ولی راه‌حل‌های محلی وجود ندارد. در مورد جهانی شدن ما جواب‌های محلی نداریم، یعنی نمی‌توانیم الگوهای داخلی برای صنعتی شدن، دموکراسی و یا جامعه مدنی درست کنیم. راه‌حلها به شدت بین‌المللی هستند. کشوری که می‌خواهد پیشرفت کند به لحاظ فکری، تکنولوژیک، حتی حسابداری، باید از راه‌حل‌های جهانی آگاهی داشته باشد. تک‌تک ما، چه‌بسا اگر ما خود را فقط در داخل ایران تعریف بکنیم، افراد موفقی به نظر برسیم ولی اگر در سطحی جهانی بنگریم افراد ناتوانی هستیم. مثلاً نماینده مجلس ما اگر خود را با وضع و افراد هم‌سطح خود در داخل مقایسه کند، می‌گوید من آدم بسیار موفقی هستم، ولی وقتی خودش را با نماینده مثلاً دانمارک مقایسه کند که روزی ۴۰۰ ایل می‌زند و به ۳ زبان صحبت و ۱۰ لایحه را تصویب می‌کند، می‌فهمد چقدر عقب است. به نظر من تنها محک کیفیت، سطح جهانی است در حالی که ما نگاه‌هایمان عمدتاً داخلی می‌باشد. یکی از ویژگی‌های ما ایرانیها این است که خیلی با عواقب کارهایی که می‌کنیم کاری نداریم. حتی در سطح فردی این گونه است؛ مثلاً قول می‌دهیم عمل نمی‌کنیم و این یک فرهنگ می‌شود آن هم در حد ملی، خیلی برایمان مهم نیست که مثلاً امارات ۱۰ سال دیگر حرف اول اقتصادی را در منطقه خاورمیانه بزند.

حال اگر باز به مسأله جهانی شدن بازگردیم، به آسانی می‌توان دریافت که چرا شماری از مغزهای کشور استدلال‌شان این است که برای ما فرق نمی‌کند در کدامین فضای جغرافیایی زیست کنیم؛ هر جا ارج و منزلت توان و تخصص ما بهتر دانسته شود، آن محیط، فضایی آرمانی است. حتی باید گفت در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم انسانها می‌کوشند خودشان را جهانی تعریف بکنند. درست است که برای افراد متخصص، محیط کار بسیار مهم است ولی بی‌تأثیرهای اجتماعی، اقتصادی، فضای ناآرام سیاسی و غیره، همه در شکل‌گیری این تفکر کمک ساز است.

پدیده جهانی شدن باعث از بین رفتن اهمیت ملیت و ویژگی‌های خاص فرهنگی و اهمیت یافتن بیشتر تخصص و مهارت فنی شده است. بنابراین جهانی شدن در تلقی‌ای که انسانها از خود و از زندگی و محیط کارشان دارند اثر گذاشته و خاک، مهن، مذهب و خانواده یک مقدار برای انسان

متخصص کم‌رنگتر است.

در مورد پیامد مثبت فرار مغزها نیز باید گفت که این مسأله برای مراکز تکنولوژی و سرمایه‌سودمند است ولی برای کشوری مثل ما به نظرم ضرر است. بر اساس آمار سنای آمریکا ۴۰ درصد متخصصین تکنولوژی در آمریکا ایرانی، مصری و هندی‌اند؛ ولی تفاوت ایرانها و هندیها این است که هندی با کشور خودش در تماس است و رفت و آمد دارد و خدمات رسانی می‌کند ولی ایرانی این‌گونه نیست؛ به دلایل مختلف سیاسی فرهنگی و مشکلات روزمره کاری معمولاً یک ایرانی میل چندانی به انواع سرمایه‌گذاری در کشورش ندارد و در واقع برای خود «دردسر» درست نمی‌کند. به همین علت است که پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۰۲۰ درآمد هند از نرم‌افزار به حدود ۸۰ میلیارد سرخواهد زد؛ رقمی که اکنون ۸ میلیارد دلار است و این تحول بدلیل انتقال نسل عظیمی از متخصصین هندی به شمال آمریکا، آلمان و ژاپن و بازگشت سود و نتایج حاصل از آن به کشور هند است.

فصلنامه: راهبردی را که در شرایط و وضعیت کنونی می‌توان در پیش گرفت و به معضل‌گریز نخبگان فائق آمد، چیست؟ آیا راه‌حل این است که بقیه نیز کشورهای پیشرفته را انتخاب و کشور را رها کنند؟ یا این که راهبرد عملیاتی جهت مهار چنین فرایندی وجود دارد؟ نکته دوم هم این که در مقوله فرار مغزها کدام مؤلفه یا عنصر است که آن را تهدید می‌نمایاند؟ به عبارت دیگر آیا هر مهاجرتی تهدید و فرار است یا این که فرار مغزها وجه مشخصه‌ای دارد که آن را از مهاجرت طبیعی تفکیک می‌نماید؟

● دکتر سربع‌القلم: تصور من این است که در کوتاه‌مدت - مثلاً برای ۵ سال آینده - کارهای زیادی نمی‌شود انجام داد، اما با یک اقدام بزرگ می‌توان به لحاظ روان‌شناسانه امید به زندگی را بالا برد؛ یعنی افرادی بپرند که روزبه‌روز شرایط زیست بهتر می‌گردد و جامعه رو به سوی حیات معقول دارد. در میان مدت چاره اصلی، حرکت به سمت استفاده بهتر از متخصصان کشور و دادن امکانات به آنهاست. توجه به ۴-۵ هزار نفر استاد دانشگاه و چیزی حدود ۴۰ - ۳۰ هزار نفر متخصصین رده‌های دیگر با توجه به ثروتمندی کشور ما کار ناممکنی نیست و سپس لزوم یک تصمیم در سطوح بالا برای ارج‌گذاشتن به معلومات و تخصص و در واقع توجه ویژه به شایسته‌سالاری. البته این کار مشکلی است که نیازمند اعتماد به نفس بالاست. اما به هر حال هر حکومتی برای برنامه‌ریزی و طراحی آینده‌اش نیازمند یک مغزافزار است و این مغز حکومت باید ارتباط

نزدیکی با متخصصین و مراکز دانشگاهی داشته باشد. بدین منظور دانشگاهیان باید جزء افراد محرم سیستم سیاسی ما تلقی بشوند و از قشر عظیمی که در دانشگاهها تربیت می‌شوند استفاده بهینه شود. یعنی سیستم تصمیم‌گیری ما وصل شود به دانشگاهها، همانطور که در غرب سیستم تصمیم‌گیری به دانشگاه وصل است و محصول این ارتباط هم برای کل جامعه مفید است.

فصلنامه: با تشکر از حضرت‌عالی که در این

گفتگو شرکت نمودید.



شهرتگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی